

و روی زمین ، با تکر راه مروا
تو می توانی زمین را بشکافی
و طول قامت هرگز به کوه ها نمی رسد!
اسراء/۳۷

اسلام شناسی

حقی که طبیعت بر گردن ما دارد

استاد شهید مرتضی مطهری درباره حقوقی که طبیعت و حیوانات بر عهده انسان دارند، نوشته اند:

ما همان طوری که به موجب انسان بودن خود برای خود حقی قائلیم و مقتدیم چون انسان و کامل تر از سایر انواع آفریده شده ایم پس حق داریم انواع استفاده ها از معادن و از دریاها و از جنگل ها و از گل ها و گیاه ها و از حیوان ها و از زمین ها بنماییم، عینا به همین دلیل، حقوقی از همه این اشیا بر عهده ما است که باید از عهده آن حقوق برآییم.
امیرالمؤمنین علی (ع) در اولین خطابه ای که بعد از قبول خلافت ایراد کرد، این طور فرمود: «بندگان خدا! خدا را در نظر بگیرید. شما نسبت به جماعت ها و شهر های خدا و نسبت به افراد بندگان خدا، نسبت به همه چیز مسئولیت دارید، حتی نسبت به بقعه ها و سرزمین ها و نسبت به حیوانات اهلی که در اختیار شماست» یعنی این قسمت زمینی که مثلا در اختیار شماست و شما مالک آن زمین خوانده می شوید حقی به عهده شما دارد و آن این است که آن را بایر و غیر معمور (آباد نشده) نگذارید، باید آن را به وسیله کشت و زرع و یا به وسیله عمران و ساختمان آباد کنید. در این صورت از عهده مسئولیتی که نسبت به این جماد دارید برآمده اید. حیواناتی که در اختیار شماست، مثل اسب و گوسفند و گاو و شتر و استر و الاغ، همان طوری که حق استفاده از سواری و یا از شیر و استر و پوست و گوشت آن ها را دارید مسئول رعایت و خوراک و مسکن و آسایش آن ها می باشید. یک گل که در یک گلدان قرار گرفته، به عهده صاحب خود حقی دارد که به موقع به او آب برساند و طراوت و شادابی او را حفظ کند.

بر گرفته از کتاب «حکمت ها و اندرزها»، جلد یک، صفحات ۹۴ تا ۹۶

داستان های واقعی

کف دست مو ندارد

[در جبهه] گاهی می شد که آهی در بساط نداشتیم، حتی قند برای چای خوردن. شب پنیر، صبح پنیر، ظهر چند خرما... در چنین شرایطی شوخ طبعی بچه ها گل می کرد و هر کس چیزی نثار شهر دار آن روز می کرد. اتفاقا یک روز که من شهر دار بودم و گرسنگی به آن ها فشار آورده بود، یکی گفت: «ای که دست می رسد کاری بکن!» من هم بی درنگ مثل خودشان جواب دادم: «می رسد دستم ولیکن نیست کار...» کف دست که مو ندارد، اگه خودمو می خورید بار بذارم!

بر گرفته از «کتاب جشن پترا» گردآوری عبدالرحیم سعیدی راد

فتونکته



کاریکلماتور

- * عمر برف کوتاه تر از آن است که تن پوش سفیدش احتیاج به شستن پیدا کند.
- * در روز بارانی کلاه را قاضی نمی کنم.
- * پرنده پیر احتیاج به قفس ندارد.
- * چتر مهربان حاضر نشد بین من و باران جدایی افکند.
- * بلبل قبل از خواندن، تار های صوتی اش را کوک می کند.
- * گوش خسته، عاشق خدا حافظی است.
- * مرگ آخرین مایحتاج زندگی است.

پرویز شاپور

انگلیش آموزی

نویسنده: میترا اتاری، تصویر ساز: سعید مرادی



به خاطر این که خواب ها خیلی بهتر از واقعیت هستن!

اندک صبر

روز های انتظار

غم نبودن تو

حتی

روز های تقویم را

سالخورده می کنی!



فانوس دریایی جنوب دریاچه «میشیگان» آمریکا، بر اثر سرمای شدید هوا منجمد شده است! عکس از اسوشیتد پرس

دور دنیا

هدیه مناسب برای دشمن هایتان!



دختر آمریکایی فیلمی از آذیت کردن دوستانشان با هدیه عجیب «تندترین فلفل دنیا با روکش شکلات» در یوتیوب گذاشتند که ۸ میلیون بار بازدید داشت و رکورد شکست. این دو دختر، فلفلی را که عنوان تندترین فلفل دنیا را در گینس دارد با شکلات مایع پوشاندند و برای دوستانشان فرستادند و از حمله عصبی که به آن ها دست داد فیلم تهیه کردند. حالا همین دخترها، این هدیه شوم را به صورت آنلاین و به قیمت ۱۰ دلار می فروشند!

هنر نمایی با برگ های پاییزی



شده است. پیاده روی در سطح مابری که با برگ های پاییزی تزئین شده است، یکی از بهترین تفریحات ژاپنی هاست که آن ها نام هنر «اوجییا» را بر آن نهاده اند.

زوم

Telegram: @zendegisalam
E-mail: photo@khorasannews.com



طبیعت زمستانی شهرستان «کلیبر» در استان آذربایجان شر قی، عکس از علی مرادی

بریده ها

با کسی که دوست داریم، خاطره خوش بسازیم

جودی! کاملاً با تو موافق هستم که عده ای از مردم هرگز زندگی نمی کنند و زندگی را یک مسابقه دو می دانند و می خواهند هرچه زودتر به هدفی که در افق دور دست است، دست یابند و متوجه نمی شوند که آن قدر خسته شده اند که شاید نتوانند به مقصد برسند و اگر هم برسند ناگهان خود را در پایان خط می بینند. در حالی که نه به مسیر توجه داشته اند و نه لذتی از آن برده اند. دیر یا زود آدم پیر و خسته می شود در حالی که از اطراف خود غافل بوده است. آن وقت دیگر رسیدن به آرزوها و اهداف هم برایش بی تفاوت می شود و فقط او می ماند و یک خستگی بی لذت و فرصت و زمانی که از دست رفته و به دست نخواهد آمد. جودی عزیزم! درست است، ما به اندازه خاطرات خوشی که از دیگران داریم آن ها را دوست داریم و به آن ها وابسته می شویم. هرچه خاطرات خوشمان از شخصی بیشتر باشد علاقه و وابستگی ما بیشتر می شود. پس کسی را که بیشتر دوست داریم و می خواهیم که بیشتر دوستانم بدارد باید برایش خاطرات خوش زیادی بسازیم تا بتوانیم در دلش ثبت شویم. دوستدار تو: بابا لنگ دراز

مرد هندی در حال تزئین یک کلیسا در شهر «احمدآباد» این کشور به مناسبت کریسمس، عکس از خبرگزاری رویترز



این کیه؟

سخت ترین مسابقه این کیه تاریخ

سلام. مسابقه امروز خیلی سخته. ولی احتمالاً شناختن این شخصیت خیلی سخت نباشه. اون چیزی که سخته، اینه که اسم این شخص رو شاید ندونین! ولی همه تون دیدین و می شناسینش. به همین دلیل برای این که مسابقه به کمی ساده تر بشه، به راهنمایی می کنم. این شخصیت رو تو تلویزیون خیلی دیدین، ولی بازیگر یا مجری نیست. بنابراین تا ساعت ۲۳ فردا پنجشنبه، اسم یا شغل این شخصیت معروف رو برای ما بفرستین تا به امید خدا تو قرعه کشی برنده بشین.

جواب هم شنبه چاپ می شه. اما مسابقه هفته قبل. برای بار دوم یک نوجوون برنده مسابقه شد. یعنی نوجوونی که حواش فقط به صفحه «جوانه» شنبه های زندگی سلام نیست، بلکه حواش به صفحه «همشهری سلام» هم هست. ضمناً استقلالی هم است و مسابقه که جایشی آندرانیک تیموریان بازیکن سابق استقلال بودرو درست جواب داد. عکس و کاریکاتور امیرحسین بختیاری، برنده مسابقه هفته پیش رو می بینین. پس تا شنبه خدانگهدار



پسایلدا

شب یلداي خود را چگونه گذراندید؟

شب یلدا، شب خیلی خوبی بود. ما در این شب آن قدر میوه خوردیم که شکم هایمان باد کرد. انار و پرتقال و موز و هندوانه و آجیل و شیرینی و خلاصه همه چیز پیدا می شد. من نمی دانم مامان این طرف آجیل را از عبد نوروز تا الان کجا قایم کرده بود که تو ی این شب یکهو سر و کله اش پیدا شد. من هیچ وقت جای دو چیز را نتوانستم در خانه مان پیدا کنم: ۱- آجیل هایی که مامان قایم می کند. ۲- جوراب هایم که خودم قایم نمی کنم! اولی را مامان هیچ وقت لو نمی دهد اما دومی را همیشه با جمله «همون جاتو کشوئه» جواب می دهد و خودش می آید جوراب غیب شده را ظاهر می کند. مامان من برای خودش جادوگری است.

تازه در این شب همه خاله ها و دایی ها و عموها و همه های من هم ریختند توی خانه ما. چون بابا بزرگ من، بزرگ فامیل است و در خانه ما زندگی می کند. بعد که مهمان ها جمع شدند بحث و گفت وگویی بابای من با شوهر عموها و شوهر خاله ها و دایی ها و عموها از مسئله آلودگی هوا و ترافیک گرفته تا فروش نفت برنت دریای شمال (اسمش را از یکی از عموهای روزنامه خوان یاد گرفته ام) ادامه پیدا کرد. همچنین آن ها برای حل مشکل گرانی کشور پیشنهادهایی به هم دادند؛ البته یکی از شوهر عموهایم خیلی در بحث آن ها شرکت نکرد و فقط بین هر مشت تخمه ای که می شکست یک بار از روی عادت می گفت: «شما ساده ایدها! این ها همه اش کار خودشان است!»

در جمع، کمی آن طرف تر هم مامانم با خاله ها و زن دایی ها و عموها بر سر ارتفاع بینی عروس فلائی با هم اختلافشان افتاد و یکی از خاله هایم آدرس جدیدترین محل های کاشت دماغ و سربالا کردن ناخن (شاید جابه جا نوشته باشم) را به بقیه داد. همچنین یکی از زن دایی هایم از همه دعوت کرد که به کمپین یک شب یلدا بدون موبایل بپیوندند و به همین دلیل یکی دو ساعت فقط مشغول موبایلشان شدند که این مطلب را برای این گروه و آن گروه بفرستند.

در پایان که همه چیز را خوردند و تمام شد تازه هندوانه را آوردند. قبلا این طور بود که بابا هندوانه را می آورد نیم ساعت با شوهر عمو بر سر شیرین بودن یا نبودنش بحث می کرد و این که باید صدای طبل بدهد یا تیمبو. بعد هم قاج شتری ازش می گرفتند اما جدیداً مامان یاد گرفته هندوانه را شبیه گل رز درست کند و کلا دیگر این بحث ها از بین رفته است.

خلاصه که در این شب به ما خیلی خوش گذشت و همه شاد و خوشحال بودیم، فقط دلم برای بابا بزرگ سوخت که یک گوشه نشسته بود و کسی باهاش حرف نمی زد. بابا بزرگ چند سالی است که خوب نمی تواند حرف بزند، بابا می گوید که او سخته کرده و یک طرف بدنش از کار افتاده است. آخر شب به همه رفتند سراغ کار و زندگی شان و من ماندم و تکلیف های مدرسه که انجام نداده بودم! این بود انشای من.



* سفرنامه روز ۲۴ آذر خیلی بی اساس و دروغین بود. کره ای ها اصلاً موجودات زنده نمی خورن مگر این که پخته باش. اون چینی ها هستن که موجود زنده می خورن. شما بدون مدرک حرف می زنید و اعصاب آدم رو خرد می کنید. من به کره جنوبی رفتم و می دونم.

ماوشما: ما نرقتیم اما به نقل از کتاب آقای منصور ضابطیان نوشتم.

* اگر بخش مفید «زندگی سلام»، کانال تلگرامی داره لطفا معرفی کنید.

ماوشما: @zendegisalam

* صفحه «همشهری سلام» خیلی زشته. به کم خوشگلتش کنین.

* از این که دل نوشته های آقای مجنون پور بیشتر روزها توی «ماوشما» است خوشحالم.

* می خوام از آقایایی که در جاده درگز به کمک ما اومدن و ما رو به بیمارستان رسولدن تشکر کنم. خوشحالم که فرشته ها همیشه هستن. خداوند یاور تان باشد آقای دبیر.

* «زندگی سلام» تو معرکه ای!

* تولد ۷ سالگی پسر عزیزمان معین نکویی رو بهش تبریک می گیم و آرزوی موفقیت و سربلندی براش داریم.

پدر و مادر کاتم و اعظم

* مطالبتون برای شب یلدا خیلی خوب بود به خصوص صاحبچه با محمد صالح علاء.

نفسه، کاشمر

